



— مجموعه مقالات جواد طباطبائی —

# فلسفه و سیاست

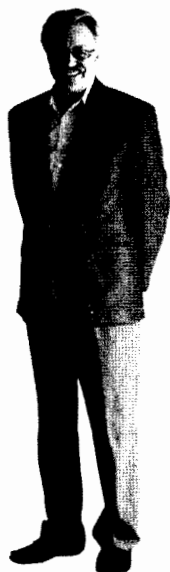
— گردآوری و تدوین: حامد زارع —

فلسفه و سیاست  
مجموعه مقالات جواد طباطبائی  
۱۳۸۳-۱۳۶۳

گردآوری و تدوین  
حامد زارع



نشریات





نشر فلات

تهران، خیابان فرجام، ابتدای گلشنی شمالی، شماره ۳۵، طبقه دوم، واحد ۴، تلفن: ۷۷۷۲۴۲۷۲  
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی: تحریریه نشر فلات  
مدیر هنری و صفحه آرایی: رضا دولت‌زاده



فلسفه و سیاست

مجموعه مقالات جواد طباطبایی

گردآوری و تدوین: حامد زارع

چاپ اول

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۹۵

حق چاپ محفوظ است

۲۹۵۰۰ تومان

پیش‌گفتار ۷

اسلام و ایران

- ۳۵ غزالی حقوق‌دان و نظریه‌او در باب استیضاح
- ۳۹ نکاتی درباره‌ی رسالة المشاعر
- ۶۱ یادنامه‌ی فرانسوی هانری کربن
- ۶۷ قرائت‌های مقدمه‌ی ابن‌خلدون
- ۸۷ ادیان ایرانی از نظر فخر رازی
- ۹۳ ملاحظات دربارۀ نقادی هانری کربن از ایران‌شناسی
- ۱۰۷ هانری کربن، فیلسوف سیاسی؟

فلسفه‌ی هگل

- ۱۱۹ نکاتی در ترجمه‌ی برخی مفاهیم فلسفه‌ی هگل
- ۱۳۵ نگاهی به اصطلاحات فلسفه‌ی هگل
- ۱۵۱ بحثی درباره‌ی «روح» در فلسفه‌ی هگل
- ۱۶۷ سه روایت فلسفه‌ی سیاسی هگل (بخش اول)
- ۱۸۷ سه روایت از فلسفه‌ی سیاسی هگل (بخش دوم)
- ۲۱۱ گفت‌وگو درباره‌ی دین و هگل

سنت و تجدد

- ۲۲۳ توسعه، فرایند تجدد
- ۲۴۱ بار دیگر درباره‌ی تجدد و توسعه
- ۲۴۹ غرب، شرق و مسائل ما
- ۲۶۵ گفتاری پیرامون اندیشه‌ی سیاسی
- ۲۸۷ بدون سنت نمی‌توان اندیشید
- ۲۹۹ ایران آینده‌ای متفاوت



## پیش‌گفتار

«من کوشش می‌کنم بحث علمی کنم که بحث دانشگاهی به معنای ایرانی آن نیست.»

### جواد طباطبایی

شاید امروز این نکته کمتر محل بحث باشد که جواد طباطبایی متفاوت‌ترین و پربحث‌ترین فیلسوف معاصر ایران است. چه این که با امعان نظر به کارنامه فکری طباطبایی و این جمله معترضه‌اش که «من کوشش می‌کنم بحث علمی کنم که بحث دانشگاهی به معنای ایرانی آن نیست»، می‌توان او را یک آکادمیسین تنها نامید که لقب منتقد ابدی را برای همیشه با خود دارد، چیزی که او را از هر تیپ دیگر اندیشگی در ایران معاصر متمایز می‌کند. برای پیگیری محل نزاعی که طباطبایی کوشش می‌کند آن را تنقیح کند، خوانش و پژوهش در کتاب‌های او می‌تواند بهترین راه باشد. اما دقت در مقالات و گفت‌وگوهای مطبوعاتی طباطبایی نیز می‌تواند در این مسیر راهگشا باشد. در این مجال، مروری اجمالی بر روند آغاز و تداوم نگارش یادداشت‌ها و مقالات جواد طباطبایی در مطبوعات ایران خواهیم داشت.

### ◆ نخستین نقادی‌ها در کیهان فرهنگی؛ مواجهه نخست با آشوری

در سال ۱۳۶۳ کتابی با عنوان «تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی؛ از عهد باستان تا به امروز» منتشر شد که مجال فراخی برای نقادی به طباطبایی می‌داد. او نیز از این فرصت استفاده کرد و دست به قلم برد و در کیهان فرهنگی مقاله‌ای در معرفی انتقادی آن نوشت. نقد طباطبایی بر این کتاب هم روش شناختی است و هم محتوا را نشانه رفته است. مقاله با تمجیدی از «محسن عزیزی» و «حمید عنایت» آغاز می‌شود که مهم‌ترین نوشته‌های فارسی در مورد اندیشه سیاسی غرب را به زیور طبع آراسته‌اند. سپس طباطبایی با گلایه از کج سلیقگی مترجم از انتخاب این کتاب «گائتانو موسکا» می‌نویسد: «به نظر ما کتاب تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی اثری است که با توجه به اطلاعاتی که اینک از تاریخ اندیشه سیاسی داریم، با گذشت بیش از هفت دهه تمامی طراوت و تازگی خود را از دست داده است.» علاوه بر معرفی انتقادی کتاب موسکا، انتشار دو کتاب دیگر نیز باعث مقاله‌نویسی سید جواد طباطبایی در کیهان فرهنگی می‌شود، که البته همانند مقاله نخست به نقادی کتاب نمی‌پردازد، بلکه انتشار کتاب بهانه‌ای به دست طباطبایی داده است تا در مورد موضوع کتاب، ملاحظات خود را بنویسد. مقاله «قرائت‌های مقدمه ابن خلدون» که توضیحی درباره سخنانی‌های دانشمند تونس، عبدالسلام در کلژ دو فرانس در پاریس به مناسبت انتشار در سال ۶۴ و مقاله «ماکیاولی و بنیادگذاری اندیشه سیاسی جدید» به مناسبت انتشار ترجمه داریوش آشوری از رساله شهریار نیکولو ماکیاولی در سال ۶۶ از سوی طباطبایی نوشته می‌شود. دقت و ریزینی بی‌نظیر طباطبایی که مشروب از دانش تازه او از اندیشه سیاسی مغرب زمین بود، وجه بارز سه مقاله او در کیهان فرهنگی بود.

### ◆ معرفی انتقادی کتاب در نشر دانش؛ نقادی قلم باقر پرهام

اگر مقالات طباطبایی در کیهان فرهنگی حول محور اندیشه سیاسی غرب بود، فلسفه هگل محور مقالات انتقادی او در مجله نشر دانش بود که او را به عنوان یک آکادمیسین جدی در عرصه پژوهش‌های معطوف به علوم انسانی در ایران

تثبیت کرد. «نکاتی در ترجمه برخی مفاهیم فلسفه هگل» اولین مقاله سید جواد طباطبایی در نشر دانش بود که به مناسبت انتشار کتاب «در شناخت اندیشه هگل» نوشته روزه گارودی و ترجمه باقر پرهام در آن مجله منتشر شد. طباطبایی در مقاله خود، با اشاره به آثار منتشر شده در باب فلسفه هگل تا آن زمان (اواسط دهه ۶۰) تنها کتاب «خرد و انقلاب» را واجد ارزش خوانش ارزیابی می‌کند و با نقد ترجمه حمید عنایت از کتاب ستیس، کتاب روزه گارودی را یک اثر کم اهمیت و منبعی دست سوم در هگل‌شناسی توصیف می‌کند و می‌نویسد: «استنباط روزه گارودی از تفکر هگل سطحی و شعارگونه است و او بیشتر با توجه به برخی از دست‌نوشته‌های فلسفی مارکس جوان به قرائت و تفسیر آثار هگل پرداخته است.» طباطبایی با گذر از ارزیابی محتوایی کتاب، به ذکر نکاتی در مورد ترجمه باقر پرهام از متن‌های هگل اشاره می‌کند که تسلط کامل وی را به زبان و ادبیات فلسفی آلمان نشان می‌دهد.

مقاله «بحثی درباره «روح» در فلسفه هگل» گام دوم سید جواد طباطبایی در نقد آثار مربوط به این فیلسوف آلمانی بود که به بهانه انتشار کتاب «هگل و مبادی اندیشه معاصر» نوشته امیر مهدی بدیع و ترجمه احمد آرام در نشر دانش به چاپ رسید. او در این مقاله با اشاره به الهیات مسیحی و دریافت هگل از دیانت، ملاحظات را وارد می‌کند که از نظر نویسندگان و مترجم غائب بوده است. طباطبایی انتشار ترجمه محمود عبادیان از مقدمه زیباشناسی هگل را نیز دستمایه تصنیف مقاله‌ای انتقادی تحت عنوان «نگاهی به اصطلاحات فلسفه هگل» می‌کند که در آن با برابرسازی ترجمه عبادیان با متن آلمانی، اشتباهات او را در ترجمه و تفهیم فلسفه هگل تذکر می‌دهد.

«سه روایت فلسفه سیاسی هگل» چهارمین مقاله هگلی طباطبایی در نشر دانش و آخرین مقاله او در این مجله بود، که به دلیل بسطی که یافته بود، تنها بخش نخست آن منتشر شد، اما همان مجله بخش دوم مقاله را که توضیحی درباره اندیشه سیاسی هگل در آن آمده بود، به دلایلی که نمی‌دانیم، منتشر نکرد، اما مدتی پس از آن در نخستین شماره مجله فرهنگ منتشر شد. مقاله‌ای که با نگاهی به

کتاب‌های «افسانه دولت»، «جامعه باز و دشمنانش» و «خداوندان اندیشه سیاسی» به بررسی سه روایت از فلسفه سیاسی هگل پرداخته بود. شایان ذکر است که مقاله اخیر به «فرانسوا شاتله» فیلسوف هگل‌شناس فرانسوی تقدیم شده بود که بیش از ده سال با سید جواد طباطبایی در مورد هگل به مباحثه پرداخته بود.

#### ◆ نگاهی دیگر به فلسفه اسلامی در مجله معارف؛ رویارویی با آشتیانی

در دهه ۶۰ علاوه بر کیهان فرهنگی و نشر دانش، معارف نیز از جمله مجلاتی بود که تیغ تند نقد طباطبایی در آن ماندگار شد. او در این مجله، با دیدگاهی که هانری کرین اتخاذ کرده بود، به فلسفه سیاسی می‌پردازد. در فروردین ۱۳۶۴ مقاله‌ای تحت عنوان «نکاتی دربارهٔ رسالهٔ المشاعر» به‌وسیلهٔ سید جواد طباطبایی در معارف نگاشته شد، که در آن با به چالش کشیدن جریان تحشیه و تصحیح سنتی بر متون ملاصدرا، «غلام‌حسین آهنی» و «سید جلال الدین آشتیانی» مورد انتقاد وی قرار گرفتند. انتقادی که آشتیانی تاب آن را نداشت و با عصبانیتی که از خویش بروز داد، برخورد غیرفلسفی با بحثی فلسفی را در ذهن‌ها ثبت کرد. اما سید جواد طباطبایی در مورد سید جلال الدین آشتیانی و شرح او چه نوشته بود؟ طباطبایی با زیر سؤال بردن اهمیت فلسفی شرح رسالهٔ المشاعر ملا محمد جعفر لاهیجانی که توسط آشتیانی به چاپ منقحی رسیده بود، به آشتیانی توصیه کرد که شیوهٔ کهن حاشیه‌نویسی و تعلیقه‌نویسی را رها کرده و به تحلیل بپردازد. این توصیه بر سید جلال الدین آشتیانی گران آمد و در شمارهٔ بعدی معارف، پاسخ غیر معمولی به سید جواد طباطبایی می‌دهد. البته طباطبایی از کوشش برای تذکر فلسفی به استاد سنتی دریغ نکرده و جوابیه‌ای بر پاسخ او می‌نویسد که از سوی مجله معارف منتشر نمی‌شود.

سید جواد طباطبایی در مجله معارف، مقالاتی را نیز منتشر می‌کند که بعدها بخش‌هایی از کتاب «درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی ایران» می‌شوند. شایان توجه است که در فرودین ۱۳۶۵ نیز «ادیان ایرانی از منظر فخر رازی» نوشتهٔ گی مونو به‌وسیلهٔ طباطبایی ترجمه و در معارف منتشر می‌شود. ترجمهٔ این مقاله را

باید در راستای نگاه دیگر طباطبایی به فلسفه اسلامی ارزیابی کرد. نگاهی که باعث می‌شود طباطبایی در سال ۱۳۶۹ ترجمه سه سخنرانی معروف هانری کربن را به پایان رسانده و تحت عنوان «فلسفه ایرانی؛ فلسفه تطبیقی» منتشر کند. درست تحت تأثیر همین فضا بود که او کار سترگ ترجمه «تاریخ فلسفه اسلامی» هانری کربن را نیز آغاز کرد و در اوایل دهه ۷۰ ترجمه آن را به پایان رساند.

### ♦ میزگردهای نامه فرهنگ؛ اولین و آخرین دیدار با سروش

سید جواد طباطبایی در اوایل دهه ۷۰ به دعوت رضا داوری اردکانی در میزگردهای اندیشه‌محور مجله نامه فرهنگ حضور می‌یابد. وی در بهار ۱۳۷۰ و در نخستین مشارکت خود در سلسله میزگردهای مجله نامه فرهنگ، با عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری و سید مصطفی محقق داماد دور یک میز می‌نشیند و در مورد «جایگاه دین در دورنمای فرهنگی جهان» صحبت می‌کنند. طباطبایی در ابتدای میزگرد با اذعان به این نکته که استنباط‌اش از دین، فلسفی است می‌گوید: «باتوجه به این مقدمه تصور من این است که دین به عنوان شرع و به عنوان چیزی که ما امروز از دین می‌فهمیم از بعضی جهات دچار تزلزل خواهد شد، ولی اگر مبنا را بر معنویت و اخلاق بگذاریم، این مسئله‌ای است که از میان نخواهد رفت و این انفجار اطلاعات نخواهد توانست این کار را بکند.»

او در این میزگرد بار دیگر احاطه خود را بر تاریخ مفاهیم نشان می‌دهد و با نقد درک ایرانی از سکولاریسم اروپایی می‌گوید: «سکولاریسم به‌طوری که رایج شده است، به این معناست که دین و سیاست در غرب از هم جدایند و هیچ ارتباطی به هم ندارند و از همین‌جا استدلال می‌کنند که به‌طور کلی غرب به دین پشت کرده و جوهر غرب نفسانیات است در صورتی‌که بحث سکولاریسم در غرب ریشه‌ای فلسفی دارد. مسئله اساسی در سکولاریسم این نیست که دین از سیاست جداست، بلکه تلقی جدیدی از دین مطرح شده است، به این عبارت که دین و سیاست یک چیز نیستند. بحث آن‌ها به تعبیر آقای دکتر سروش این است که آیا

آن چیزی که در دین هست حداقل است یا حداکثر؟» طباطبایی در این میزگرد، اگر چه قاطعانه سخن خود را می‌گوید، اما جانب احتیاط را فرو نمی‌گذارد و همانند دیگر شرکت‌کنندگان میزگرد، تحت سیطره نام دکتر سروش قرار دارد و در سخنان خود از او نقل قول می‌کند. سیطره‌ای که چندان ماندگار نیست و طباطبایی ده سال بعد و در اوایل دهه ۸۰ شمشر را از رو بسته و از پروژه فکری سروش، به عنوان نظریه التقاطی و متناقض در اجزای آن یاد می‌کند.

### ◆ نقد اقبال به سارتر و تأکید بر اهمیت کربن

طباطبایی یک سال بعد و در بهار ۱۳۷۱ در میزگرد دیگری در این مجله تحت عنوان «کنکاشی در اندیشه برابری و نابرابری» مشارکت می‌کند. در این دومین حضور، با صراحت و جسارت بیشتری مسائل خود را طرح می‌کند. طباطبایی بدون توجه به سخنان مهمانان میزگرد که در هر سطح و مبنایی طرح بحث می‌کردند، با اعراض عامدانه از علوم اجتماعی و با امعان نظر به اندیشه فلسفی یونانی و اسلامی و همچنین تفاوت مبنایی تفکر قدیم و جدید می‌نویسد: «گفته شد میان قدیم و جدید تفاوتی بنیادی وجود ندارد و سؤال یکسان است. درست است، سؤال یکسان است ولی جواب یکی نیست. گره این مسئله این است که هر کدام از این فکر قدیم و جدید با پشتوانه متافیزیکی متفاوتی بحث می‌کند و اگر ما بنیان متافیزیکی را از آن‌ها جدا کنیم، وضعیتی فکری‌ای ایجاد می‌شود که ما در بیست الی سی سال اخیر با آن مواجه شده‌ایم و من اسم آن را دوره رواج ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه گذاشته‌ام.»

طباطبایی با بحث از فارابی و ابن‌خلدون و نقادی ارتباط ما با سنت، برای نخستین بار به علی شریعتی می‌تازد و می‌گوید: «کربن می‌گفت و تأکید داشت که شما ایرانی‌ها چون از تفکر دورافتاده‌اید، نمی‌توانید فرهنگتان را فعال کنید و حتی نمی‌توانید طرح پرسش هم بکنید. ولی من چون از غرب با پرسش‌ها و فرهنگی که توانایی طرح پرسش‌ها را دارد می‌آیم، می‌توانم فلسفه ایرانی و اسلامی را فعال کنم، به این دلیل که ما در غرب اگر پانصد سال هم تبلیغ کنیم، هیچ اثری نمی‌گذارد.

کربن با پنج الی شش یا ده کتاب تأثیری را گذاشته است که ما هرگز نتوانستیم آن اثر را بگذاریم، زیرا اگر هم چیزی از سنت و تفکر سنتی خودمان داشتیم، زمانی که غرب رفتیم، مخصوصاً زمانی که اومانیسم مد شده بود چون سارتر گفته بود اومانیسم خوب است، و سوسیالیسم هم که آن زمان خوب بود، گفتیم ما هم که اسلام را داریم، بنابراین مثلث اسلام و سوسیالیسم و اومانیسم داریم.»

اما سومین و آخرین میزگردی که سید جواد طباطبایی در آن شرکت جست، در بهار سال ۱۳۷۲ بود. در این میزگرد که با عنوان «بحران هویت؛ باطن بحران‌های معاصر» برگزار شد، رضا داوری اردکانی، کریم مجتهدی و سید مرتضی آوینی نیز حضور داشتند. در این میزگرد اگرچه طباطبایی در ابتدای نشست می‌گوید که از باب طلبگی در این بحث شرکت می‌کند، اما جدیت وی در طرح و بسط بحث فلسفی‌اش باعث می‌شود که به متکلم وحده تبدیل شود و دیگران جز با پرسش از او، در این بحث مشارکت نداشته باشند. یکی از قسمت‌های جالب این میزگرد، تذکر طباطبایی به مجتهدی و پاسخ مجتهدی به او درباره جایگاه فلسفه هگل در اروپا و پیوندهای تفکر فلسفی هگل با عصر روشنگری است. با میزگردهای نامه فرهنگ، طباطبایی این فرصت را می‌یابد که مفردات اندیشه خود را در باب سنت و تجدد طرح کند. موضوعی که در پیوند مستقیم با مسائل ایران به پیش برده می‌شود. گویا قرار بود این بحث ادامه‌ای نیز داشته باشد، اما به دلایلی که نمی‌دانیم پی گرفته نشد.

#### ◆ گفت‌وگو با مجله فرهنگ توسعه؛ دفاع تمام عیار از تجدد غربی

با آغاز دهه ۷۰ سید جواد طباطبایی که چهره نام آشنایی برای جامعه دانشگاهی ایران است، با بر عهده گرفتن معاونت پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی و همچنین تدریس در دانشگاه تربیت مدرس و از همه مهم‌تر، جدی‌تر شدن پروژه فکری‌اش و تألیف کتاب‌هایش، وقتی برای مقاله‌نویسی انتقادی در مجلات ندارد. وانگهی او همچنان مورد توجه مجلات است. به همین سبب مصاحبه‌های مجلات با او آغاز می‌شود. مصاحبه مجلات مختلف با او در طول دهه ۷۰ و تا زمان اخراج

او از دانشگاه تهران ادامه داشت و به مثابه سنتی بود که فرصت سنت‌شکنی را برای طباطبایی فراهم می‌آورد. او در سال ۷۱ در گفت‌وگویی استثنایی با مجله فرهنگ توسعه که در شماره سوم آن مجله منتشر شد، با اشاره به پیشرفت‌های مغرب زمین گفت: «ما در سیاست و اقتصاد، چون تصور نادرستی از سیاست جهانی و داخلی داریم، مسائل را بر مبنای وحدت تحلیل می‌کنیم، در حالی که اصل سیاست جدید بر تنش و تعارض است.

#### ◆ گفت‌وگو با ایران فردا؛ نقد ایجابی سنت با مبنای تجدد

سید جواد طباطبایی در سال تابستان ۱۳۷۲ مصاحبه‌ای با عنوان «غرب، شرق و مسائل ما» با مجله ایران فردا می‌کند که در شماره دوازدهم آن منتشر می‌شود. وی در آن گفت‌وگو با اذعان به این که ارتباط زاینده ما با سنت منقطع شده، به طرح پرسش اساسی دست می‌زند و می‌گوید: «چه بخواهیم و چه نخواهیم درگیر بسط عقل و سیطره تجدد هستیم و راه‌گزینی نداریم. به عبارت دیگر بازگشت به گذشته و دوران قدیم امکان‌پذیر نخواهد بود، لذا باید وضعیت و نسبت خودمان را با این تجدد روشن کنیم و بدانیم که در اصل، راه همین است. ولی، آیا می‌توانیم در درون این اصلی که قبول کردیم، اجتهادی هم بکنیم یا خیر؟»

#### ◆ شرکت در میزگرد کیان؛ دفاع از تأسیس، انتقاد از تقلید

طباطبایی در پائیز ۱۳۷۲ به همراه رامین جهانبگلو و احمد و محمود صدری، در یک میزگرد فلسفی با عنوان «ایران امروز، سنت، مدرنیته یا پست مدرن؟» شرکت جست و پاسخ‌گوی سؤالات خبرنگاران کیان به مثابه ارگان روشنفکری دینی شد. وی در ابتدای میزگرد با اعراض از مدهای پست مدرن، موضع خود را که همانا مدرنیته است، مشخص می‌کند و می‌گوید: «مناسب‌ترین بحث برای ما، بحث مدرنیته است که آن را به تجدد معنی می‌کنیم. این کلمه نشان‌دهنده آغاز یک دوره فکری جدید در غرب است و من سعی می‌کنم در حد توان و تا آن‌جا که این مسئله برای ما اهمیت دارد، همراه با جنبه‌های سلبی آن، توضیحی عرض

کنم تا روشن شود که در آن جا چه اتفاقی افتاده و چه وضعیتی ایجاد شده که آن را تجدید نامیده‌اند و ما فاقد این وضعیت هستیم.»

طباطبایی در ادامه میزگرد با اشاره به تفاوت مبنایی بحث خود با دیگر شرکت‌کنندگان در میزگرد می‌گوید: «مقوله‌ای که من با مطالعه تاریخ فرهنگ و اندیشه عقلانی در ایران به آن رسیدم، این است که برخلاف کانت که پرسش در «شرایط امکان» می‌کرد، ما باید بحث «شرایط امتناع» را مطرح کنیم. یعنی عناصر فرهنگی و مقولات مهم اندیشه ما، به نظر نمی‌رسد تا آن حد قابل فعال شدن باشد که بتواند اندیشه جدیدی که تجدید ایرانی را بسازد، پدید بیاورد. این جا است که اختلاف اندکی بین ما به وجود می‌آید. چون مسئله من، مسئله تأسیس است، نه این که بینیم در دنیا چه می‌گذرد» طباطبایی در این میزگرد برای نخستین بار خبر از انتشار کتاب «زوال اندیشه سیاسی در ایران» را می‌دهد و در میانه سخنانش به کرات، به مطالب آن کتاب اشاراتی دارد. کتابی که در نوع خود واکنش‌های زیادی را برانگیخت.

#### ◆ همه منتقدان زوال؛ از محمدرضا نیک‌فر تا داود فیروزی

روی دیگر اهمیت سید جواد طباطبایی برای فضای اندیشه دهه ۷۰، انتشار کتاب اصلی او در مورد فلسفه سیاسی دوره میانه، تحت عنوان «زوال اندیشه سیاسی در ایران» در سال ۱۳۷۳ بود. انتشار این کتاب با توجه به ایده محوری و کانونی آن با واکنش‌های زیادی روبه‌رو شد. نخستین و مهم‌ترین واکنش از سوی محمدرضا نیک‌فر صادر شد. او در مرداد ماه سال ۷۴ در مقاله‌ای با عنوان «ضرورت «تهافت» دیگر» به نقد افکار طباطبایی می‌پردازد.

نیک‌فر ایده زوال طباطبایی را تحت عنوان «دور شدن از روزگار وصل و بازنجستن آن» تعریف کرد و نوشت: «نقد طباطبایی در سیر اندیشه سیاسی در ایران، نقد درون‌مان نیست. داعیه کار وی به دست دادن مفهوم انحطاط در زمینه سیر اندیشه سیاسی در ایران است. طباطبایی این مفهوم را از بیرون به این فکر تحمیل می‌کند، زیرا خود این فکر با چنین مفهومی بیگانه است. طباطبایی این

مفهوم را از کجا آورد؟ از جایی خارج از فکر سیاسی در ایران. خود فکر در ایران، از جمله فکر سیاسی، به خود فقط می‌تواند به عنوان «انحطاط» بنگرد، اما فکری که خویشستن را منحط بداند، دیگر فکر نیست، چیز دیگری است که «فکر»، یعنی تکیه بر پرسش و نهادن پرسش در برابر پاسخ‌های آماده را، عین «انحطاط» می‌داند. نیک‌فر در پایان مقاله خود می‌نویسد: «خودنگری، بینش خودنگر می‌طلبد و «خودنگری» چه بخواهیم چه نخواهیم، چه بدانیم چه ندانیم، مقوله‌ای است برآمده از بینش خودنگر اروپایی. ما را از توسل به این بینش گریزی نیست و این از آن رو است که موقعیت ما موقعیت غربی است. پیش‌نگر ما مبتنی بر بینش غربی است، انتقاد من به طباطبایی آن نیست که وی چرا از سکوی یونانیّت به برابرستاده خود می‌نگرد، بل آن است که وی چرا به پیش‌نگر خود صراحت نمی‌بخشد؟»

داود فیرحی شاگرد برجسته سید جواد طباطبایی در دانشگاه تهران نیز در رساله دکتری خود با اشاره به این که طباطبایی، مستشرقی است که با نگاهی بیرونی و غربی، به سنت ایران می‌نگرد، می‌نویسد: «شرق‌شناسی، لوازم و الزامات خاصی دارد. تحقیقی بیرونی است که با خروج از سنت و تکیه بر تجدد اروپایی به عنوان مفهومی بنیادی، به طرح پرسش‌هایی درباره سنت سیاسی دوره میانه می‌پردازد؛ و از آن روی که این پرسش‌ها، پرسش‌هایی از درون سنت سیاسی ما نیستند، پاسخی شایسته پیدا نمی‌کنند و لاجرم، پژوهش‌گر، به طرح «نظریه‌ای از انحطاط» رهنمون می‌شود که فراز و فرود آن، نه در واقعیت تاریخ و اندیشه سیاسی دوره میانه که خود، نه اوجی دارد نه انحطاطی، بلکه در ذهن تجدد سلوک نویسنده مستشرق قرار دارد.»

اما از زمان انتشار کتاب زوال اندیشه سیاسی در ایران که خلاف آمد عادت بود، جبهه‌ای ایدئولوژیک در قم نیز علیه وی تشکیل شد که بعدها انسجام بیشتری گرفت و در قالب پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی سامان یافت. اولین واکنش این جبهه ایدئولوژیک در تابستان ۱۳۷۶ و در مجله قبسات رقم خورد. سید جواد طباطبایی در مقاله «بر ترازوی نقد» نوشته فردی به نام احمد دوست محمدی، آماج

حمله قرار گرفت. این نویسنده در صدر مقاله خود با اشاره به کتاب طباطبایی نوشت: «او به دنبال بی‌اعتبار کردن اندیشه و فلسفه سیاسی شیعه و تخریب مبانی فکری نظام سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی ما است.» نقد فرد دیگری به نام سید محمد تقوی را نیز باید از همین جنس دانست. این نویسنده با تألیف کتابی با عنوان «دوام اندیشه سیاسی در ایران» با آوردن سطوری عجیب در کتاب خود می‌نویسد: «طباطبایی در مقابل مؤسس فلسفه اسلامی، هنوز به پیش‌دستانی فلسفه راه نیافته»، لذا نباید فهم طباطبایی از افلاطون را بر فهم فارابی ترجیح دهیم.

#### ◆ شورش علیه ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه؛

##### نقد آل احمد، شریعتی، نراقی و شایگان

یک سال پیش از انتشار «زوال اندیشه سیاسی در ایران» و نیز دو سال پیش از انتشار «ابن‌خلدون و علوم اجتماعی» در سال ۱۳۷۴، سید جواد طباطبایی از دانشگاه تهران اخراج شد. اما این اخراج چیزی از فراگیری مباحث او در جامعه آکادمیک نمی‌کاهد. چه این‌که کتاب تازه او با حاشیه‌های انتقادآمیزی که به متن آن افزوده شده بود و همچنین پاورقی‌های طولانی، برای مدت‌ها باب دعوی را باز نگه می‌داشت. طباطبایی در مقدمه خویش با اشاره به سیطره ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه، بیش از همه جلال آل احمد را که تصویری سیاست‌زده و سطحی از سنت داشت، مورد انتقاد قرار می‌دهد و برای ارائه بحث خویش، انتقاداتی اساسی به تفاسیر تجدد ستیز از سنت را که به‌وسیله داریوش شایگان، احسان نراقی و علی شریعتی ارائه شده است، وارد می‌آورد. او سخنان آل احمد را در غرب‌زدگی، بازتاب کم‌رنگی از نوشته بی‌اهمیتی همچون عبور از خط ارنست یونگر ارزیابی می‌کند و از احمد فردید و رضا داوری نشانه می‌آورد تا هر چه سخت‌تر آل احمد را بکوبد. طباطبایی سرگردانی شایگان را در «آسیا در برابر غرب» ناشی از ناروشتنی موضع او نسبت به بنیاد اندیشه غرب و شرق می‌داند و او را به عدم خوانش صحیح، درک و داوری از نوشته‌های هانری کربن متهم می‌کند.

سید جواد طباطبایی پس از انتشار «ابن‌خلدون و علوم اجتماعی» به دلیل اخراج از

دانشگاه تهران، مقارن انتشار کتاب خواجه نظام الملک در سال ۱۳۷۵، برای ادامه مطالعاتش به فرانسه مهاجرت می‌کند و در مؤسسه «مرکز ملی تحقیقات علمی و نیز مرکز مطالعات عالی برلین» به پژوهش در زمینه «طرح بزرگ خود درباره تاریخ اندیشه در ایران و اروپا» می‌پردازد. پروژه‌هایی که نمود آن را می‌توان در انتشار کتاب «دیباجه‌ای برنظریه انحطاط ایران» در سال ۸۰ و انتشار کتاب «جدال قدیم و جدید» در سال ۸۲ دید. اما در خلال فرصت پژوهشی پنج ساله‌ای که از سال ۷۵ تا ۸۰ برای طباطبایی در پاریس مهیا بود، مصاحبه‌هایی نیز از او در ایران منتشر می‌شد. مصاحبه با راه نو یکی از خواندنی‌ترین آن‌ها است.

#### ◆ گفت‌وگو با راه نو؛ نقد نخستین و آخرین بر رضا داوری اردکانی

۲۳ خرداد ۱۳۷۷ و در هشتمین شماره نشریه راه نو، بخشی از گفت‌وگوی مفصل اکبر گنجی با سید جواد طباطبایی منتشر شد. در این گفت‌وگوی گزینش شده که قرار بود صورت کامل آن در یک کتاب منتشر شود، روی سخن نقادانه طباطبایی با داوری اردکانی است. او با اشاره به این که داوری پست مدرن نیست، بلکه آنتی مدرن است، دکتر داوری اردکانی را به بحث آزاد دعوت می‌کند و با اشاره به تألیفات مهم وی در مورد فارابی، با طعنه‌ای گزنده می‌گوید: «دکتر داوری در چاپ قبلی کتاب فارابی مؤسس فلسفه اسلامی نمی‌خواست با فارابی انقلاب کند و یا غروب غرب را نشان دهد.» وی با اشاره به انتقاد دکتر داوری اردکانی از پروژه امتناع تفکر و همچنین نسبت داشتن تفکر با امکان می‌گوید: «از نظر فلسفی، عالم، عالم امکان است. از نظر فلسفی ممکن است من بال در بیاورم و پرواز کنم، ولی از نظر عملی پرواز من ممتنع است و شما می‌دانید که من هیچ وقت بال در نخواهم آورد. مسئله سنت هم همین گونه است؛ سنت هم در عالم امکان است. ولی استنتاج علوم اجتماعی جدید از سنت، ممتنع است. مگر این که دو بال برای پرواز در بیاورد. یعنی تا زمانی که مبانی معرفتی ما تغییر نکند، امکان تأسیس و بنیانگذاری علوم اجتماعی و انسانی وجود ندارد.» طباطبایی در پایان می‌افزاید: «بحث من به شرایط امتناع علوم اجتماعی در درون سنت مربوط می‌شود، نه امتناع تفکر. همان طوری

که با حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود، با دفاع داوری از سنت و نقد او از من نیز نه مشکل، طرح خواهد شد و نه به طریق اولی، حل!» او همچنان موضع آکادمیستی خود را از یاد نمی‌برد و اذعان می‌کند که «ما به این دلیل که مسائل خود را نمی‌شناسیم، مسائل غریبان را که در آن‌ها هیچ نوع اجتهاد و ابتکاری نداریم، در این جا مطرح می‌کنیم».

### ◆ گفت‌وگو با همشهری؛ نقد سروش و مجتهد شبستری

سید جواد طباطبایی در سال ۱۳۸۰ و در خلال یکی از مسافرت‌هایی که از پاریس به تهران آمده بود، در گفت‌وگو با روزنامه همشهری با اشاره به این که معنای روشنفکری دینی را به درستی در نمی‌یابد، سابقه سروش را در ستاد انقلاب فرهنگی یادآوری می‌کند و می‌گوید: «به نظر من، عبدالکریم سروش و احسان طبری، در روشنفکری، فرقی با هم ندارند. اما از آن‌جا که هر دو به الزامات روشنفکری راستین تن در نمی‌دادند، با کمی شیطننت، باید اضافه کنم که قرار بود، طبری دانشگاه را تعطیل کند، سروش تصفیه و سانسور برقرار کرد! این بحث دیگری است و تاریخ معاصر ایران درباره آن داوری خواهد کرد، اما به نظر من، نمی‌توان به این نکته اساسی نپرداخت که این نظریه‌پردازی‌هایی که به ظاهر بسیار بدیع می‌نمایند، یک‌سره فاقد اعتبارند و پی‌آمدی جز آشوب ذهنی نخواهند داشت. ما البته چون تاریخ نمی‌دانیم، اغلب، در این توهم که لوتر یا اِرموس زمان هستیم، تاریخ دیگران را تکرار می‌کنیم، به‌ویژه اشتباه‌های آنان را».

طباطبایی در بخش دیگری از گفت‌وگوی خود می‌افزاید: «کار مجتهد شبستری در تحمیل هرمنوتیک به نصوص دینی و تزریق بی‌رویه عرفانیات مولوی در بحث مشکلی مانند سکولاریزاسیون در مقاله‌های اخیر سروش نه تنها چیزی را روشن نمی‌کنند، بلکه بر ابهام‌های مفاهیم و گمراهی‌های نظری نیز اضافه می‌کنند. مسائل خودمان را نمی‌فهمیم؛ مشکلات اندیشه جدید غربی را نیز در نمی‌یابیم. خاستگاه نظری بن‌بست کنونی ما و بحرانی که از دهه‌ای پیش آغاز شده و در حال ژرف‌تر شدن است، ابهام کنونی در دستگاه مفاهیم است که روشنفکری دینی در دامن زدن

به آن نقشی عمده داشته است. اگر عرفان مولوی را با بحث الهیات مسیحی خلط نمی‌کردیم و بیشتر از این، اگر برخی مباحث سطحی جامعه‌شناسی دینی را مانند شریعتی، مشکل سکولاریزاسیون را می‌شد آسان‌تر حل کرد.

### ♦ جدال قدیم و جدید؛ جدال با روشنفکران

پس از انتشار کتاب «دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» در سال ۱۳۸۰، مباحث سید جواد طباطبایی صبغه انضمامی به خود می‌گیرد و پروژه تألیفی او از فضای دوره میانه خارج شده و به مباحث تاریخی پیوند می‌خورد. یکی از مهم‌ترین رخدادها پس از انتشار این کتاب، خوانش و بررسی آن در «انجمن دوستداران اندیشه» در شهر برلین بود که با حضور خود طباطبایی نیز همراه شد. او درباره این کتاب خود معتقد است: «من تاریخ‌نویس به معنای دقیق نیستم و بسیار کم تاریخ می‌دانم و در واقع با بررسی تاریخ اندیشه سیاسی متوجه اهمیت مطلب شده‌ام. طرح آغازین من از بیش از یک دهه پیش که از خدمت دانشگاهی مرخص شدم و فراغت حاصل شد که بتوانم آن را پیش ببرم، تغییرات عمده‌ای پیدا کرده است که مهم‌ترین آن‌ها، افزوده شدن ساحت تاریخی و بحث در مراتب آگاهی است. در شرایط کنونی طرح «تأملی درباره ایران» در حد فاصل میان تاریخ‌نویسی جدید، تحول مفاهیم و تاریخ اندیشه سیاسی ادامه می‌یابد و هدفی جز این ندارد که پرتوی بر برخی از زوایای تاریخ آگاهی ملی ما، به‌ویژه بر دوره‌های افول آن بیفکند».

اما دو سال بعد از چاپ این کتاب، بخش نخست از جلد نخست تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا با عنوان «جدال قدیم و جدید» منتشر شد. طباطبایی از یک سو تحول فکر در ایران را دنبال می‌کند و از سوی دیگر، تحول اندیشه در اروپا را، تا از این راه بتواند پرتوی بر برخی از وجوه ایران به عنوان موضوع تأمل فلسفی‌اش بیندازد. او در پی آن است که بکاود دستگاه مفاهیم غربی بر کدام مبانی استوار شده‌اند و در تاریخ اندیشه چه تحولاتی پیدا کرده‌اند و در چه مقیاسی می‌توان از دستگاه مفاهیم غربی برای توضیح مواد تاریخ و تاریخ اندیشه در ایران سود جست. اگر چه کار نگارش نخستین جلد تأملی درباره ایران در خود ایران آغاز شده

بود و در مدت اقامت طباطبایی در پاریس به عنوان وابسته پژوهشی در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه نیز ادامه پیدا کرد، اما عمده کار نوشتن در یک سال اقامت در برلین در مرکز مطالعات عالی آن شهر امکان‌پذیر و از آن پس بار دیگر در پاریس دنبال شد. بخش نخست از جلد نخست تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا نیز در همین شرایط نوشته شد. سید جواد طباطبایی در مقدمه مفصلی که به «جدال قدیم و جدید» افزوده بود، باز هم به روشنفکران دینی و غیردینی نقدهایی را وارد آورد. طباطبایی که سرورش و سلف او شریعتی را مسبب تهی شدن مفاهیم از مضمون آن‌ها می‌داند، نصیحت عبدالکریم سرورش به سید محمد خاتمی مبنی بر ارائه شعار جامعه اخلاقی به جای جامعه مدنی را نمونه بارز عدم درک روشنفکری دینی از مفاهیم علوم انسانی ارزیابی می‌کند.

او در توضیح سخن خود در یک گفت‌وگو می‌گوید: «عبدالکریم سرورش، در یکی از سخنرانی‌های اخیر در بازگشت به ایران گفته است که رئیس جمهور ایران بهتر بود به جای جامعه مدنی، شعار جامعه اخلاقی را مطرح می‌کرد. با توجه به این که منظور خود رئیس جمهور ایران از جامعه مدنی، مدینه النبی است، به نظر می‌رسد که روشنفکری دینی نوعی لقلقه لسان است. یکی دیگر از این بی‌معنایی‌ها که این روزها سر و صدایی ایجاد کرده است، مفهوم پروتستانتیسم اسلامی است که سخنی عامیانه و یک‌سره بی‌معناست. در کشوری که حتی یک نوشته جدی درباره اصلاح دینی لوثر وجود ندارد و کسی چیزی درباره پروتستانتیسم نمی‌داند، صد و پنجاه سال است که تصور می‌کنند، پروتستانتیسم حلال مشکلات است و کسی نمی‌داند بحث بر سر چیست.»

#### ◆ مواجهه با آرامش دوستدار و نقد نظریه دین‌خویی

سید جواد طباطبایی در اوایل دهه ۸۰ و زمانی که در ایالات متحده اقامت داشت، در گفت‌وگو با نشریه تلاش، در مورد دوستدار می‌گوید: «نظریه «دین‌خویی» آرامش دوستدار، از دیدگاه تاریخ اندیشه، جدی نیست. تاریخ اندیشه، یعنی تاریخ تفکر مفهومی، به گونه‌ای که من در ادامه سنت فلسفه اروپایی از

افلاطون تا هگل می‌فهم، نمی‌تواند التفاتی به تاریخ اندیشهٔ دینی نداشته باشد. و البته، رویکرد اندیشهٔ غیرمفهومی نیز که ظاهراً آرامش دوستدار به عنوان حجابی بر پرخاش جویی بی‌رویهٔ خود چنین ادعایی دارد، هرچند که نوشتهٔ او یک‌سره از چنین نکته‌های جدی و ظریف خالی است، همین طور. هیچ اهل فلسفه جدی نمی‌تواند بدون التفات به دیدگاه دیانت مسیحی گامی در فهم ایدئالیسم آلمانی بردارد. به نظر من، نظریهٔ «دین‌خویی» آرامش دوستدار، تالی ادعای اهل شریعت قشری است، البته در خلاف جهت، ولی مساوی با آن.»

طباطبایی سال‌های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵ یک فرصت مطالعاتی را در دانشکدهٔ علم سیاست دانشگاه سیراکیوز ایالت نیویورک به دست می‌آورد که با نفقهٔ آن می‌تواند «مکتب تبریز» و «حکومت قانون» به مثابه بخش‌های نخست و دوم جلد دوم تأملی دربارهٔ ایران را به سرانجام برساند. طباطبایی از سال ۱۳۸۲ تا به امروز، به صورت متناوب در رفت و آمد میان ایران و اروپا است و اوقات خود را در دایره المعارف بزرگ اسلامی می‌گذراند. اما یکی از مهم‌ترین گفت‌وگوهای او در سال ۸۲ با مطبوعات، با موضوع محافظه‌کاری بود که کار به نقد اندیشه‌های فردید نیز کشید.

### ◆ گفت‌وگو با خردنامه؛ خروش علیه فردید

سید جواد طباطبایی چه قبل از ترک تهران برای ادامهٔ تحصیلاتش در پاریس و چه در بازگشت از فرانسه، پای ثابت درس فردید بود. در سوم دی ماه ۱۳۸۲ طباطبایی در گفت‌وگو با خردنامهٔ همشهری علیه فردید می‌خروشد و می‌گوید: «فردید، به‌ویژه پس از انقلاب، وجهه‌ای انقلابی پیدا کرده بود، اما او به دنبال برهم زدن نظم دنیای جدید، یعنی نظم صهیونی-ماسونی، بود. او از این حیث انقلابی، در معنای جدید آن، نبود که نمی‌خواست با انقلاب نظم‌نوی ایجاد کند. انقلابی‌گری او ناظر بر گذشته بود. او می‌خواست طرح نوی تجدد را برهم بزند. این را هم بگویم که صحبت من در این باره از محدودهٔ طرح بحث فراتر نمی‌رود. احمد فردید موجودی پیچیده‌تر از آن بود که بتوان به آسانی او را در یک طبقه‌بندی ساده جا داد. فردید خودش را به یک معنا «انقلابی» می‌دانست، به این

معنا که می‌خواست وضع موجود تفکر را که او به تبع هیدگر آن را متافیزیک می‌نامید، بر هم بزند.»

او با اشاره به این که ادعای انقلابی‌گری فردید برخاسته از جنبهٔ آنارشستی شخصیت وی بود، می‌گوید: «از زمانی که در سال ۶۳ به ایران برگشتم، همان طور که اشاره کردم، دوباره چند بار فردید را دیدم، اما به نظرم آن انسجام پیشین را از دست داده بود. یا به هر حال من نتوانستم حرف او را بفهمم و بیشتر از آن جدی بگیرم. پیشتر، زمانی که به قول خودش با هیدگر در راه بود، من او را با نوعی ارجاع به هایدگر می‌فهمیدم، اما در دههٔ شصت، او که هم چنان تکرار می‌کرد با «هایدگر در راهم»، به نظر من چندان جدی نیامد. من در واپسین سال‌های عمر فردید، سه چهار جلسه با او در خانه‌اش صحبت کردم. به نظرم آمد که اگرچه در شعار دادن چابک است، اما هیچ اثر مهم سیاسی را نخوانده یا اگر خوانده نفهمیده است. فردید موضعی پیچیده داشت.»

#### ♦ تسری دایرهٔ نقد به معنویت؛ انتقاد از مصطفی ملکیان

در سال ۱۳۸۵ و در گفت‌وگویی با روزنامهٔ اعتماد ملی، طباطبایی انتقادات خود را متوجه پروژهٔ معنویت‌گرایانهٔ مصطفی ملکیان می‌کند و با دستاویز قرار دادن سخنی از ملکیان می‌گوید: «اخیراً یکی از معنویت‌چیان گفته است که نمی‌داند اصلاً ایران کجاست و چیست؟ حد و ثغور آن چیست؟ بگذریم از این که اعتراف به جهل شگفتی است، اما اگر نمی‌دانیم ایران چیست، پس برای کجا داریم حرف می‌زنیم؟ اگر معنویت معنایی داشته باشد، باید برای ایران داشته باشد و گرنه اصلاً معنا ندارد.» روشن است که برای طباطبایی اگر هم معنویت وجود داشته باشد، باید بر پایهٔ سنت باشد و نه مبتنی بر اندیشهٔ غربی. او می‌گوید: «نکتهٔ مهم در بحث ملکیان هم این است که او می‌گوید من ایران را نمی‌فهمم. منظور از ایران چیست؟ اعتراف شگفتی است از زبان مدعی پروژهٔ معنویت! اگر برای کسی ایران معنایی نداشته باشد، معنویت چگونه معنا پیدا می‌کند؟ در پروژهٔ معنویت آن‌چه صلب و سخت است، ایران است نه معنویت. معنویت بر پایهٔ ایران ممکن است و گرنه به

لقلقة لسان تبدیل می‌شود. اگر معنویت پروژه است، لاجرم باید مبتنی بر مختصات فرهنگی ایران باشد.»

طباطبایی در پایان سال ۱۳۸۵ گفت وگویی نیز با مجله شهروند امروز دارد که در آن، پس از ذکر کلیاتی از زندگی خود، به دفاع از انتقاد خویش از روشنفکران دینی برمی‌خیزد و از روحانیت مشروطه‌خواه به دلیل فهم نظری اتفاق مشروطه تجلیل می‌کند.

تجلیلی که در در ۱۴ مرداد همان سال و در جریان همایش یکصدمین سالگرد امضای فرمان مشروطیت در دایره المعارف بزرگ اسلامی نیز از میرزای نائینی به عمل می‌آورد. طباطبایی در بخشی از آن گفت وگو که در اولین شماره مجله شهروند امروز منتشر شد گفت: «اگر بخواهیم در ایران معادلی برای اتفاق سکولاریزاسیون داشته باشیم، همان اتفاق مشروطه است. اتفاقاً جالب توجه این است که روشنفکران دینی روی این تجربه مهم بحث نمی‌کنند. ما مدام درباره سکولاریزاسیون صحبت می‌کنیم، اما اتفاقاً مهم برای ما باید مشروطه باشد و در خصوص آن باید صحبت کنیم نه سکولاریزاسیون. وقتی شما مدام از مفاهیم مسیحیت صحبت کنید و آن مباحث را وارد کنید، بدان معنی است که نمی‌خواهید از تجربه مشخص اسلام صحبت کنید. تجربه تدوین قوانین جدید بر مبنای حقوق شرع در ایران، چیزی است که مشابه با آن در اروپا، سکولاریزاسیون بوده است. آن‌ها هم دولت عرفی جدید درست کردند بر مبنای حقوق شرع، ولی به صورت حقوق جدید. این یعنی تحول در جهت تجدد. ولی عمده روشنفکری ما و به خصوص روشنفکری دینی ما، بر سر مهم‌ترین تجربه خودمان صحبت نمی‌کند.» اما همه این گفت وگوها با انتشار کتاب‌های مکتب تبریز و حکومت قانون در سال ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ تحت الشعاع این آثار جدید سید جواد طباطبایی قرار می‌گیرد.

#### ◆ عبور از فریدون آدمیت

سید جواد طباطبایی در دهه ۸۰ کار خود در تاریخ اندیشه‌نویسی را راه رفتن در مسیری می‌داند که فریدون آدمیت اولین رهگذر آن مسیر بود. اما به

تدریج تفارق میان او و خود را مبرهن ساخت. در سال ۱۳۸۷ و در همایش سالروز مشروطیت در مؤسسه مطالعات سیاسی-اقتصادی اندیشه، طباطبایی با اشاره به تاریخ مفاهیم و دبستگی خودش به آن تاریخ گفت: «آدمیت که از نظر تاریخ‌نویسی دوره مشروطه این قدر مهم است، عنوان یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» است. البته مفهومی که من از ایدئولوژی در نظر دارم متفاوت است با مفهومی که آدمیت در نظر دارد.

اما در نهایت آدمیت هم اهل ایدئولوژی است، نه اهل تاریخ اندیشه سیاسی به معنای دقیق کلمه. اگر مشروطه ایرانی نمی‌توانست و نتوانست جز به راه شیخ فضل‌الله نوری برود، علتش این است که اهل اندیشه، تاریخ مشروطه را ننوشتند. برای من بسیار عجیب است که کسی چون آدمیت که در انگلستان تحصیل کرده و تاریخ اندیشه خوانده بود، در ۱۵ جلد کتاب خود در هیچ مورد درباره تاریخ تحولات مشروطیت در انگلستان که به قول طالبوف، مادر تمامی قانون اساسی‌هاست، هیچ حرفی نمی‌زند.»

#### ♦ مواجهه با آجودانی؛ از تایید تا تردید

سید جواد طباطبایی در گفت‌وگویی با مجله شهروند امروز، در شماره‌ای که عکس روی جلد خود را به او اختصاص داده بود، با اشاره به ماجرای نقل قولی که از او در پشت جلد کتاب مشروطه ایرانی آمده است، می‌گوید: «این کتاب بیشتر نوشته‌ای ادبی است که اشاره‌هایی نیز به تاریخ روشنفکری در آن آمده است. به نظر من، از نظر تاریخ اندیشه و نیز از نظر تاریخ جنبش مشروطه‌خواهی به کلی بی‌فایده است. آن‌چه درباره مشروطیت در آن آمده بر مبنای کارهای آدمیت است، اگرچه این امر مانع از آن نشده است که ایرادهای درستی به برخی از نوشته‌های آدمیت و دیگران بگیرد. آن‌چه برای خواننده داخل کشور مهم است که بداند، این است که عنوان در چاپ انتشارات اختران تغییر داده شده و اگر سطحی خوانده شود، این احتمال وجود دارد که پیام اصلی آن دریافت نشود. من این فرضیه کتاب را سخت

گمراه‌کننده، از نظر تاریخی و تاریخ اندیشه یک‌سره نادرست می‌دانم و از زمان انتشار آن در ایران اعتقاد داشته‌ام که باید این مطلب را به صراحت گفت.»

#### ◆ تاختن به یوسفی اشکوری

سید جواد طباطبایی در گفت‌وگوی پیش گفته با شهروند امروز، با اشاره به اقدام آن مجله در انتشار مقاله انتقادی حسن یوسفی اشکوری درباره کتاب حکومت قانون می‌گوید: «یکی از منتقدان که مقاله او را شما چاپ کرده بودید، در مقام انکار این نکته که فقه نمی‌تواند به قانون تبدیل شود، نوشته بود که «پاسخ من در یک کلام این است که فقه اسلامی - شیعی رایج و مورد قبول فقیهان و مجتهدان نمی‌تواند به حقوق مدرن و قانون به معنای جدید آن تبدیل شود.» من کجا گفته بودم که باید آن به این تبدیل شود؟ من گفته بودم از مهم‌ترین نتایج پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی این بود که احکام شرعی به صورت مجموعه‌های قانونی تدوین شد. یعنی یک سده پیش و دهه‌هایی پس از آن، این کار انجام شده است و بررسی آن در قلمرو تاریخ حقوق در ایران قرار می‌گیرد. همان نوشته است که طباطبایی فقه و تاریخ مشروطیت را نمی‌داند. سلّما! اما مگر من به عنوان نماینده مجلس اول به تعطیل همان نظام حقوقی مشروطیت رأی داده‌ام؟ در واقع، ایراد نویسنده آن مقاله، یوسفی اشکوری، به نفهمیدن تجربه خود او باز می‌گردد، یعنی تعطیل نظام حقوقی مشروطیت، و اینکه می‌گوید که فقه به مجموعه‌های قانونی تبدیل نمی‌شود. نه! پاسخ من این است که شده بود، اما اشکوری، به عنوان خلف علی شریعتی، نمی‌دانست. به این مطلب در جای دیگری اشاره کرده‌ام که بی‌اعتنایی شریعتی و البته دیگر روشنفکران دینی، نسبت تاریخ ایران از مصادیق چشم‌بندی‌های خداست. مردی صدها صفحه درباره افسانه سوسیالیسم ابوزر سیاه کرده، یک جمله درباره واقعه‌ای به اهمیت مشروطیت در ایران نگفته است. معنای این حرف اشکوری نفهمیدن مشروطیت در ایران است.»

### ◆ گفت‌وگو با مهرنامه؛ شورش علیه دانشکده حقوق

سید جواد طباطبایی در تابستان ۱۳۸۹ و در شماره دوم مجله مهرنامه، در پاسخ به پرسش‌های راقم این سطور، مبنی بر وضعیت بحرانی دانشگاه‌های ایران، مباحث خود را حول دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بسط می‌دهد و می‌گوید: «مدرسه علوم سیاسی و جانشین آن بر روی خلی از اندیشه سیاسی بنیاد گرفته است و این داغ مدت‌ها بر پیشانی اهل علم سیاست ایران باقی خواهد ماند. پیش از انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی نیز سطح گروه علم سیاست در ایران سخت نازل بود؛ حمید عنایت که به گفته‌ای عوامانه «پدر علم سیاست» ایران به شمار می‌آمد، استادی بسیار متوسط بود و جز رساله‌هایی متوسط از او صادر نشده است. حال بقیه را می‌توان از این «پدر معنوی» قیاس گرفت.»

او با نقد نگاه انقلابی به نهاد دانشگاه و تاختن به نگرش‌های مارکسیستی و همچنین روشنفکری مبتذل جهان‌سومی اضافه می‌کند: «مقارن انقلاب ۵۷، دانشگاه تهران به ستادی برای احزاب و گروه‌ها تبدیل شده بود و اگر تصفیه‌های بعدی آرایش نیروهای آن را بر هم نمی‌زد، هم چنان مرکزی حزبی باقی می‌ماند. ناچار باید بگوییم که موج آن تصفیه‌ها از دید گردانندگان آن، که حتی دانشگاه رفته‌های آن‌ها نیز چیزی درباره دانشگاه نمی‌دانستند، به خیر گذشت، اما دانشگاه هم چنان آتش زیر خاکستر ماند. اگرچه به نظر من مسئولان به طور کلی نسبت به این وضع بی‌اعتنا ماندند. تا جایی که من دیده‌ام، اکثریت قریب به اتفاق مسئولان دانشگاه‌ها عوام‌تر از آن بودند که بدانند در زیر این خاکستر چه می‌گذرد. دولت‌های بعد از انقلاب دانشگاه را به عنوان ابزاری برای مهار جنبش‌های اجتماعی به کار گرفتند و آن چه امروز در دانشگاه‌ها می‌گذرد، تنها یکی از پیامدهای اداره دانشگاه در بی‌خبری از ماهیت آن است.»

وی با توجه به تجربه تحصیل و تدریس در این دانشکده و همچنین زیر نظر داشتن تحولات علم سیاست، به صورتی دقیق و نقادانه در لابه‌لای سخنان خود، آب در خوابگاه مورچگان ریخت. از نقد مدیریت نجف‌قلی حبیبی گرفته تا ترجمه‌های اقتباسی ابوالقاسم طاهری تا نحوه تألیف کتاب توسط صادق زیباکلام، تا چگونگی تألیف پایان‌نامه توسط علیرضا صدرا و تا نحوه تدریس و ترجمه

متون درسی به وسیلهٔ ملک یحیی صلاحی در پاسخ‌های طباطبایی منعکس شد. انعکاسی که دانشجویان دانشکدهٔ حقوق و علوم و سیاسی را نسبت به مسائل محل تدریس‌شان حساس‌تر کرد.

از میان همهٔ آن‌هایی که نامی از آن‌ها در مصاحبه برده شده بود، تنها صادق زیباکلام بود که بر حسب کثرت حضور در مطبوعات، قدرت قلمی برایش مانده بود تا پاسخی به ادعاهای طباطبایی دهد. وی در پاسخ به ادعاهای طباطبایی می‌نویسد: «امروز بعد از ۱۸ سال دارم می‌فهمم که صداقت مدعیان روشنفکری و دگراندیشی به چه میزان است. دکتر نجف‌قلی حبیبی، مرحوم حمید عنایت، دکتر ابوالقاسم طاهری، دکتر ملک یحیی صلاحی و ... هر چه بودند و هر چه هستند، بی‌سواد، باسواد، عقب‌مانده یا هر چیز دیگر، لااقل ظاهر و باطنشان یکی است و دو رنگ و دو رو نیستند.» زیبا کلام در پایان می‌نویسد: «واقعیت آن است که این علوم سیاسی بیمار، نه محصول دولت است نه مسئولین قبلی یا فعلی؛ علوم سیاسی ایران هر چه هست، مسئولیت آن با طباطبایی‌ها و زیباکلام‌ها در گذشته و امروز است.» پاسخ استاد دانشگاه تهران با جوابیهٔ طوفانی‌تر استاد اخراجی دانشگاه تهران در شمارهٔ چهارم مجلهٔ مهرنامه مواجه شد. طباطبایی در جوابیهٔ خود نوشت: «بحث دکتر زیبا کلام شخصی است، بحث من عمومی! ملاحظات گذرا دربارهٔ دفاعیهٔ او نیز برای روشن شدن موضع من، در این بحث است و این که حتی این دفاعیهٔ او مصداق ایرادهایی است که بر دوستان او گرفته‌ام. در تأیید آن چه من در مصاحبه با حامد زارع دربارهٔ وضع اسفناک علم سیاست گفته بودم، نوشتهٔ دکتر زیبا کلام همچون مائده‌ای آسمانی بود که فرود آمد. از این حیث باید از او تشکر کرد که قدم پیش گذاشت و نمونهٔ بسیار جالب توجهی از پریشان‌گویی را به خوانندگان عرضه کرد. من، به عمد، بی‌آن که اسمی از دکتر زیبا کلام برده باشم، اشاره‌ای اجمالی به وضع استخدامی او کرده بودم. او مصاحبهٔ مرا درست نخوانده و تصور کرده است که اشاره‌های من به دو سه کتاب اندیشهٔ سیاسی به دو کتاب او مربوط می‌شود که یک سالی از انتشار آن‌ها نگذشته است. بدیهی است که اگر من قصد نقد کتاب داشتم، بی‌هیچ ملاحظه‌ای به عنوان‌های آن‌ها اشاره می‌کردم.»

### ◆ همگام با نصرالله پورجوادی در نقد نصر و سنت گرایی

شماره دهم مهرنامه میزگردی با حضور سید جواد طباطبایی و نصرالله پورجوادی در مورد نقد سنت گرایی در خود داشت، که مجالی برای هدف قراردادن سید حسین نصر را برای او فراهم آورده بود. طباطبایی در سخنان خود با تردید در سلوک سنت گرایانه نصر، سنت گرایی را غرب زدگی مضاعف توصیف کرد و با مقایسه‌ای میان کربن و نصر گفت: «کربن - حتی در نقادی خود از اصالت تاریخت - مدرن و تاریخی بود. نصر و دیگر سنت‌مداران نه تاریخی‌اند و نه می‌فهمند که تاریخ چیست. مشکل اینان تعطیل کردن تاریخ و مدرنیته است. مسئله محوری اینان، این است که دنیای جدید را تعطیل کنیم و به قدیم خیالی برگردیم. البته تنها چند نفری شهرهای جدید و امتیازهای آن‌ها را ترک گفتند، بقیه حرف می‌زنند و از بیرون گود شعار می‌دهند که ما این‌جا «لنگش کنیم».

سید جواد طباطبایی در پایان مصاحبه، پرسشی را به میان می‌افکند و می‌گوید: «من نمی‌دانم چرا دکتر نصر که همه غرب را نفی می‌کند، از ایالات متحده به ایران نمی‌آید در حوزه علمیة یاسوج درس نمی‌دهد. قطعاً در این‌جا بهتر از دانشگاه جرج واشنگتن می‌توان تز نفی کردن غرب را پی گرفت و تدریس کرد! این یک سؤال جدی است! چرا وقتی می‌خواهند ایشان را عمل جراحی کنند، در بهترین بیمارستان واشنگتن عمل می‌کند؟ چه می‌شود اگر ایشان یک قدم از آن‌جا بگذارد و بیاید این‌جا و ببیند وقتی آدم را شیاف می‌کنند، چه می‌کشد. من این نکته را که بعضی‌ها بخواهند تمدن جدید را نفی کنند، می‌فهمم. اما این‌گونه رفتار کردن، سر مردم کلاه گذاشتن است.»

### ◆ حمله به افکار هگل کریم مجتهدی

در همان شماره ده مهرنامه، سید جواد طباطبایی با نگارش مطلبی با عنوان فلسفه هگل، خرما بر نخیل، به نقد کتاب افکار هگل نوشته کریم مجتهدی نیز پرداخت.

### ◆ سلسله درس‌های اندیشه سیاسی؛ جوابیه آشوری

درس‌گفتارهای دکتر طباطبایی در مورد اندیشه سیاسی جدید در سال ۱۳۹۰ در چندین شماره از مجلات مهرنامه منتشر شد. از جمله اندیشه سیاسی ادموند برک، نیکولو ماکیاوولی و الکسی دو توکویل که با تنظیم راقم این سطور از سخنرانی‌های دکتر طباطبایی به زیور طبع آراسته شد. داریوش آشوری از فرصت استفاده مکفی را برده و با نقد گزارش درس‌گفتار طباطبایی در مورد ماکیاوولی، مقاله‌ای انتقادآمیز می‌نویسد. از آن‌جا که سید جواد طباطبایی در آستانه‌ای که ایستاده است، از صراحت لہجہ و جدیت نیت برخوردار است، در پاسخ به آن مقاله، رساله‌ای صد صفحه‌ای می‌نگارد که در آن نه تنها به نقد ترجمه آشوری از شهریار ماکیاوولی، که به بنیادی‌ترین مسائل معطوف به علم سیاست در ایران می‌پردازد و بعدها با اضافه کردن نقادی ترجمه‌های دیگر ایرانیان از شهریار به آن توسط طباطبایی، تحت عنوان «نقد متون اندیشه سیاسی جدید؛ مورد شهریار ماکیاوولی» منتشر می‌شود.

### ◆ نقادی قادری و آقاجری در مهرنامه

روز چهارم اردیبهشت سال ۹۳ جلسه‌ای برای نقد و بررسی آراء و اندیشه‌های طباطبایی در کتابخانه ملی برگزار شد. جلسه‌ای که با حضور خیل مشتاق مخاطبان پروژه فکری جواد طباطبایی، به یکی از جدی‌ترین و متفاوت‌ترین جلسات اندیشه‌ای سال‌های بعد از انقلاب اسلامی ایران تبدیل شد. یکی از علت‌های اقبالی که همواره در چند سال اخیر به آراء طباطبایی وجود داشته، همین لزوم رجوع به آثار او است که گاهی همدلانه، اوقاتی نقادانه و مواقعی غارتگرانه بوده است. جلسه‌ای که روز چهارم اردیبهشت سال ۹۳ در کتابخانه ملی برپا شد، مختصاتی از هر سه مواجهه با آثار طباطبایی را در خود داشت. حسین آبادیان، احمد بستانی و قباد منصور بخت با رویکردی همدلانه به بررسی منظومه فکری فیلسوف سیاسی پرداختند. حاتم قادری، داود فیرحی و داریوش رحمانیان موضعی انتقادی را برای بررسی اندیشه سیاسی طباطبایی برگزیدند و هاشم آقاجری ترجیح داد تا با تشبث

به سخنوری، اتهام زنی و هیجان‌زایی، نحوه مواجهه‌ای را در رویارویی با طباطبایی برگزیند که از سوی دکتر فیرحی غارتگرانه نامیده شد. چیزی که در این میان نباید مغفول واقع شود، نحوه صحنه‌آرایی جلسه از سوی دست‌اندرکارانی بود که عمداً یا سهواً فضا را برای هجوم فراهم کردند. داریوش رحمانیان به عنوان مدیر نشست نتوانست عدالت علمی را برقرار کند و نتیجه آن شد که طباطبایی کمتر از مخالفان خویش فرصت یافت تا سخن خود را بیان کند و در مقابل حاتم قادری و هاشم آقاجری سه برابر مدت زمان بیست دقیقه‌ای خود زمان یافتند تا انتقادات و گاه اتهام‌هایی را که نارواترین آن تهمت «انتحال» بود، بیان کنند.

چند هفته پس از آن، جواد طباطبایی در شماره ۳۶ مهرنامه، مقاله مفصلی را نگاشت تا فرصتی که در جلسه از او سلب شده بود، در مهرنامه به او بازگردانده شود و در این میان پاسخ‌های قاطعی به انتقادات آقاجری و قادری داد. طباطبایی در ابتدای مقاله مفصل خود نوشت: «اینک که آب ردیه‌خوانی از آسیاب نقد دیدگاه‌ها افتاده است، نشستی که من حتی به اندازه یکی از سخنرانان نتوانستم از دیدگاه‌های خودم دفاع کنم، به گفته‌ها و مدعیات آن نشست برمی‌گردم تا بگویم که کجا ایستاده‌ام و معنای ایستادن چیست؟ چرا باید جایی ایستاد و آن که ایستادن نمی‌تواند، نمی‌گویم اندیشیدن، بلکه خواندن و نوشتن درست نمی‌تواند! بارها در این باره چیزی گفته و نوشته‌ام، اما چنین می‌نماید که گوش اگر گوش آقاجری‌ها و ناله اگر ناله من است، همچنان آن‌چه به جایی نخواهد رسید، فریاد خواهد بود.» او با اشاره‌های مبسوط و متقن به ادعاهای آقاجری و قادری نوشت: «آقاجری اگر معنای واژه‌هایی را که به کار می‌برد می‌فهمید، لاجرم، نمی‌بایست در نشست بررسی «آراء» کسی که کاری جز «انتحال» نمی‌کند و هر کتاب او دوپست سیصد صفحه «نقل قول مستقیم» دارد، شرکت می‌کرد. کدام آدم درستی در محفلی شرکت می‌کند که به نام دزدی بر پا شده باشد؟ توضیح من و اشاره برخی دیگر که معنای انتحال را می‌دانستند، موجب نشد که مدعی دست‌کم به موردی اشاره‌ای صریح کند. آقاجری با یادداشت‌های فراوان آمده بود و کتاب را نیز روی میز چیده بود، اما هیچ دلیلی جز لفاظی‌های بی‌مبنا از او صادر نشد.»



جواد طباطبایی متفکری است که علاوه بر طراحی و پیگیری یک طرح واره پژوهشی مشخص و دراز دامن معطوف به تاریخ اندیشه عمومی در ایران، از ظرفیت مطبوعه و جریده نیز بهره می برد. او در سی سال گذشته، علاوه بر اعمال دقت نظرهای کم نظیر در کتب خویش، نقشی منقدانه و مدبرانه در مقالات مطبوعاتی خویش ایفا کرده است. در دفتر پیش رو مقالات و گفت وگوهای طباطبایی که در بازه ای بیست ساله از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳ خورشیدی در نشریات ایرانی منتشر شده، گردآوری شده است. این نوشته جات در سه بخش «اسلام و ایران»، «فلسفه هگل» و «سنت و تجدد» تدوین و عرضه می شود. پرهویدا است که جان کلام و اصل سخن طباطبایی مستتر در کتب اوست. تدوین و انتشار مقالات و یادداشت هایی که در زمان های گذشته، از او در نشریات مختلف و در شرایط متفاوت با شرایط امروز منتشر شده، ادله ای بر تاییدیه طباطبایی بر باز نشر محتوای آن نوشته ها نیست. بدین ترتیب مسئولیت هر آنچه در این رساله گران قدر گردآوری شده، بر عهده نویسنده این مقدمه است.

حامد زارع

فروردین ۱۳۹۴